

جنگ کرده غالب آمد و از فتح پور فرمان هزاری و اسب و خلعت
خاصه برای او فرستادند چنین میگویند که او حضرت مرتضی علی
کرم الله وجهه را در خواب دید که گویا پنجه مبارک خود بر پشت
او زده اند و از برکت آن در هیچ جنگی پشت نداده و نشان
پنجه بر پشت او هنوز ظاهر است

چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

و در ماه شوال سال مذکور ملا طیب را که سقله رذل بود از کیتهل طلبیده
تربیت نموده و اکثر تربیتها ازین قبیل است دیوان صوبه بهار و
حاجی پور و رای پرکوتام بشرح ایضا بخشی و ملا مجدی سرهندی
را که سابقا پروانه نویس اسلم شاهى بود امین و شمشیرخان خواجه
سرا را صاحب اهتمام خالصه ساختند و ایشان بمقتضای تسفل
که لازمه ابدال است آنجا رفته نه خدارا بنده بودند و نه پادشاه را
رعیت و حکمات و بدعتها پدید آورده و رفتهای نامعقول باهنگام
را کفایت خیال کرده سپاهی را رفجانیدند و معصوم خابرا بزور
باغی ساختند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و هم
درین ماه مقصود جوهری میرزا مظفر حسین پیشکشهای راجه
علی خان را از خاندیس آورده گذرانید تا بعد از چند گاهی
گناه میرزا را بخشیدند و درین ایام بشرف دامادی مشرف ساخته
او را رعایت فرمودند و درین سال شهیدز خان بخشی را با غازی
خان بدخشی و شریف خان اتکه و غیر آن بر سر واناکیکا نامزد
گردانیدند و رانا در کونبهل میر که قلعه مستحکم است در آمد و این
انواج فتح نمودند و آن ولایت را بنارت دادند و رانا شبی از قلعه

بدر رفت و بگوهستان دیگر پناه برد و درین سال سلطان خواجه از
 مکه معظمه معارفت نموده ایمان عربی نژاد و غلامی حبشی و
 هدایای دیگر نفیس آورده بمنصب آراکت و صدارت رسید و میر
 حاجی سال نهم و هشتاد و شش بنام خواجه محمد نجیبی از نیاور
 حضرت خواجه احرار قدس الله روحه قرار یافته چهار لک روپیه
 حواله ایشان نموده بذاریج ماه شوال این سال از اجمیر روانه مکه
 معظمه ساختند و شیخ عبد النبي و مخدوم الملک را که با یکدیگر
 در افتاده باعث بی اعتقادی از سلف و خلف و موجب انحراف
 از دین توپم شده بودند بحکم ادا تعارضاً تساقطاً بجانب مکه همراه
 این قافله اخراج کردند تا در حال آینده بمقصد رسیده در ختم کار
 که اعتبار آنراست از آرایش عارضی پاک گشته ایمان بسلامت
 بردند و علم کار خود آخر کرد • هوعزیز قوم ذلوا • تاریخ یافته شد •
 و در اوایل سنه سبع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۷) خبر رسید که خان
 جهان حاکم بدگاله فوت کرد فرمائی مشتمل بر نوازش اسمعیل قلیخان
 برادرش نوشته مظفر خان را که شرف دیوانی یافته بود حاکم آن
 ولایت و رضویخان را بخشی و حکیم ابو الفتح را صدر و رای پترداه و
 میر انهم را بشرکت او دیوان اعتبار کرده از فتح پور نامزد گردانیدند •
 و در نوزدهم صفر این سال فقیر را حق سبحانه تعالی در سن چهل
 سالگی فرزندی دلبندی محیی الدین نام طول الله عمره و رزقه
 علما نافعاً و عملاً متقبلاً کرامت فرمود و مولد او در بساور است •
 و در این سال ملا که عشقی که خطاب خانی داشت و دیوانی و
 مثنوی دارد مصحک با قاضی صدرالدین لاهوری بجانب کشمیر بوکالت

رفته بود آمد و به مصحح خوب محمد قاسم نام ایلچی علیخان حاکم کشمیر
 زعفران بسیار و مشک و قسطاس و شال و دیگر تنسوقات کشمیر و
 تبت پیشکش آورد و درینولا حکیم علی خویش حکیم الملک
 گیلانی را که امروز در حکمت و طب و سایر علوم غریبه عدیم المثل
 است همراه وکیلان عادل خان دکنی به بیجانگر فرستادند و درین
 ایام میر نظام یزنه میرزا شاهرخ برسم رسالت از بدخشان آمد و
 اعدان بدخشی و اعلیای آبدار و قطارهای شتر پیشکش گذرانید
 و درین ایام از بس که طالب جمع ریاست دینی با ریاست دنیوی
 بودند و تبعیت دیگری را تکلیف مالایطاق میدانستند شنیدند که
 حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و بعضی
 از سلاطین ذوی القدر مثل امیر تیمور صاحبقران و میرزا الغ بیگ
 کورکان و غیرهم خود خطبه میخواندند بنابراین ظاهر متابعت اظهار
 نموده و حقیقت استعلان در اجتهاد منظور داشته در جمعه غره جمادی
 الاول از سال نهم و هشتاد و هفت در مسجد جامع فتح پور که
 نزدیک محل پادشاهی ساخته بودند مباشر امر خطیر خطابت گشتند
 و بیکبارگی حصر شده بنروزه افتادند و بتشویش تمام این سه
 بیت شیخ فیضی را بمدد دیگران نیم تمام خوانده از منبر فرود
 آمدند و امامت را بحافظ محمد امین خطیب حکم فرمودند و
 ابیات این است که

خداوندی که ما را خسروی داد * دل دانا و بازوی قوی داد
 بعدل و داد ما را رهنمون کرد * بجز عدل از خیال ما برون کرد
 بود وصفش زهد فهم برتر * تعالی شانه الله اکبر

و درین ایام چون ظمن در عقاید اسلامی و مسايل فرعيه شایع بود و بدبختي چند از هندوان و مسلمانان هندو مزاج قدح صریح در نبوت میکردند علمای سوئیدین در تصنیفات از خطیه تبراه می آوردند و اکافا بتوحید کرده القاب پادشاهی می نوشتند و مجال نداشتند که نام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم علی رغم الکذابین بپزند و این معنی باعث بدنامی عام گشت و تخم فساد و فتنه در ولایت سر کشیدن گرفت و با وجود این مردم اذال و سفله از خواص و عوام قلاده ارادت برگردن انداخته خود را مرید می نامیدند و از امید و ترس مرید میشدند و کلمة الحق بر زبان جاری شدن ممکن نبود *

و درین ایام مظفرخان حاکم بنگاله مع پنج لک روپیه نقد و دیگر تحفه های نامی از فیل و پارچه که از حد حصر انورن باشد بدشکش فرستاد و سی و نه فیل از محمد معصوم کابلی نیز بنظر گذشت و در جمعه دیگر این ماه فقرا و مستحقین را در میدان چوگان جمع ساختند و خود بدانجا رفتند و قریب یک لک کس از زن و مرد داخل آن محارطه گشتند و سلطان خواجه صدر و قلیچ خان یکیک را زر انعام میدادند و هشتاد کس از عورات و اطفال دران روز محشرته دست و پایی هلاک شدند و از کمر بعضی عورات که شوهران ایشان در بنگاله مرده بودند همیانهای پراز اشرفی و روپیه برآمد و این معنی باعث بی اعتقادی از جمیع فقرا شد و حکم کردند که من بعد اندک مردم را می آورده باشند و بعد از اندک زمانی آن رسم را هم زود برطرف ساختند و همدین ایام قطب

الدین محمد خان اتکه را اتالیق شاهزاده بزرگ گردانیده مجلس
عظیم نهادند او فیلان نامدار و دیگر پیشکش لایق منصب خود
گذرانیده چنانچه رسم و قاعده می باشد شاهزاده را بردوش برداشته
طبقه‌های زر و جواهر نثار فرمود *

و درین حال ایلچی عبد الله خان اوزبک بمصحوب مکتوبی
محببت انگیز از مادرا و النهر آمد و میرزا فولاد برلاس را با خواجه
خطیب که از آدمی زاده‌های بخارا بود با تحف و هدایا همراه او
فرستاد و ختم نامه برین بود که

چوما دوست باشیم با یکدیگر • بود بحر و بر ایمن از شور و شر
و درین ایام محضری بخط و مهر مخدوم الملک و شیخ عبد النبي
صدر الصدور و قاضی جلال الدین ملتانی که قاضی القضاة بود
و صدر جهان مفتی کل و شیخ مبارک که اعلم العلمای زمان بود
و غازی خان بدخشی که در علم معقول بی نظیر بود در باب
تفضیل امام عادل مطلقا بر مجتهد و تجویز ترجیح او روایت
مرجوحه را در مسئله مختلف فیها درست کردند تا هیچکس را
از ایشان مجال انکار بر احکام چه شرعی چه ملکی نباشد و بخودی
خود ملزم شوند و سخن دران باب باطناب کشید مبحث این بود
که اطلاق لفظ اجتهاد و مجتهد بر که توان نمود و امام عادل دانای
مصالح ملکی را که بمراتب بهتر از مجتهدین است میرسد که
بجعب مصلحت وقت و اقتضای زمان مسئله مختلف فیها را
امضا فرماید تا بالآخره بعضی بطوع و بعضی بکراهت بران تذکره مهرها
کردند و صورت آن بجنس نقل نموده میشود *

محضر

مقصود از تشنید این مبانی و تمهید این معانی آنکه چون هندوستان صیانت من السدنان بمیامن معدلات سلطانی و تربیت جهانبانی مرکز امن و امان و دایره عدل و احسان شده طوایف انام از خواص و عوام خصوصا علمای عرفان شعار و فضیله دقایق آثار که هادیان بادیة نجات و سالکان مسالک اوتوا العلم درجات اند از عرب و عجم رو بدین دیار نهاده توطن اختیار نمودند جمهور علمای فحول که جامع فروع و اصول و حاوی معقول و منقول اند و بدین و دیانت و صیانت اتصاف دارند بعد از تدبیر دافی و تامل کافی در غوامض معانی آیه کریمه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** و اهدایت صحیح ان احب الناس الی الله یوم القیمة امام عادل من یطع الامیر فقد اطاعنی و من یعصی الامیر فقد عصانی و غیر ذلک من الشواهد العقلیة والدلائل النقلیة قرار داده حکم نمودند که مرتبة سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبة مجتهد است و حضرت سلطان الاسلام کهف الانام امیر المومنین ظل الله علی العالمین ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه ابداء عدل و اعقل و اعلم بالله اند بنابراین اگر در مسائل دین که بین المجتهدین مختلف فیها است بذهن ثاقب و فکر صایب خود یک جانب را از اختلاف لجهة تسهیل معیشت بنی آدم و مصلحت انتظام عالم اختیار نموده بآن جانب حکم فرمایند متفق علیه میشود و اتباع آن بر عموم برایا و کفاه رهایا لازم و مستحکم است و ایضا اگر بموجب

رای سوابد نامی خود حکمی را از احکام قرار دهند که مخالف نصی نباشد و سبب ترفیہ عالمیان بوده باشد عمل بران نمودن بر همه کس لازم و متحتّم است و مخالفت آن موجب سخط اخروی و خسران دینی و دنیوی است و این مسطور صدق و نور حصبة لله و اظهارا لاجراء حقوق الاسلام بمحضرمعلمای دین و فقهای مهتدین تحریر یافت و کان ذلک فی شهر رجب سنه سبع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۷) * و مسودة آن محضربخط شیخ مبارک بود و دیگران بکرة نوشتند و شیخ مبارک بطوع در ذیل آن نوشت که این امریست که من بجان و دل خواهان و از سالها باز منتظر آن بودم و بعد از آن که فتوی بدست آوردند راه اجتهاد مفتوح گشت و اعقلیت امام متحقق شد و معارضی نماند و تحلیل و تحریم موقوف گشت و اعقلیت امام بر حکم شرع باشد اسلام را تقلید ناصیدند و حال شیخ ابو الفضل بعینه چون حال حیرتی شاعر سمرقندی بود که از بهر ایذا که از ساوراء النهریان بارد مزاج کشید بر رنم ایشان به کهنه مومنان عراق یار شده راه بیراهه اختیار کرد و اخترت النار علی العار در باب او درمت نشست *

و در شانزدهم ماه رجب این سال بجانب اجمیر روان شدند و بعد آن تا ایوم چهارده سال باشد که عطفه عنانی بآن طرف واقع نشده و بیست و پنجم شعبان از پنج کروهی اجمیر پیاده شده شرف زیارت دریافتند و عقلا خذده زنان میگفتند که عجب کل العجب آنکه با خواجه اجمیری این همه اعتقاد و باصل الاصول که در هر گوشه صد هزاران هزار دلی کامل و مکمل همچون خواجه

قدس الله صرة العزيز از گوشه دامن او بر خاسته اند و آن همه انکار
 پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
 بسوخت عقل ز هیرت که این چه بوالعجبی است
 درین چمن گل بیخار کس نچید آری
 چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است

و بعد از روان شدن مخدم الملک و شیخ عبد انبی خلق را بخلق
 قرآن و توکل در استحاله وحی و تشکیک در نبوت و اصنامات امتحان
 کردند و بود جن و ملک و سایر مغیبات و معجزات و کرامات انکار
 صریح آوردند و تواتر قرآن و ثبوت کلامیت آن و بقای روح بعد از
 اضمحلال بدن و ثواب و عقاب را بغیر از طریق تناسخ محال شمردند
 و امثال این ابیات را متمسک می آوردند

از حقیقت بدعت کوری چند • مصحفی ماند و کهنه گوری چند
 گور با کس سخن نمی گوید * سر قرآن کسی نمی جوید
 عید آمد و کارها نکو خواهد کرد * چون روی عروس
 ساقی می ناب در سبو خواهد کرد * چون خون خروس
 افسار نماز و پوز بند روزه * یک بار دگر
 از گردن این خران فرو خواهد کرد * افسوس افسوس

قرار دادند که بکلمه لا اله الا الله اکبر خلیفة الله علانیه تکلیف
 نمایند غایتش از ظهور خلیل ملاحظه نموده در اندرون حرم بیگفتن
 چند کسی اکتفا نمودند و • فتنهای است * تاریخ یافته شد و
 در باب ترک تقلید دین مبین قطب الدین محمد خان و شهباز
 خان و امثال ایشانرا ترغیب کردند و ایشان استغاث آورده و

قطب الدین خان گفت پادشاهان ولایت چون خونداگر روم و غیر ایشان که این سخنان شنوند چه گویند همه همین دین دارند خواه تقلیدی باشد خواه نه و از روی تعرض فرمودند که تو برای خاطر خونداگر روم غایبانه از جانب او این درشتی میکنی و جای از برای خود وقتی که از اینجا بروی پیدا کرده تا اعتبار یابی همانجا برو و شهباز خان نیز تیز و تند درین وادی درآمده بیربرسگ جهنمی را که طمن صریح در دین میکرد دشنام صریح داده گفت که ای کافر ملعون حالا تو هم این چنین سخنان میگوئی ما از عهد تو میتوانیم برآمد و کار به بیمزگی کشید و بشهباز خان بخصوص و بدیگران بطریق اجمال فرمودند که میفرمائیم که کفش پر نجاست برده‌های شما بزنند و در همین ایام ترمون محمد خان حاکم پتن از گجرات رسید و درین سال قاضی علی بغدادی که برای تحقیق و ضبط اراضی مدد معاش و تداخل بر رسم شیخ عبدالنبی منصوب گردانیده بودند هزاریان و پانصدیان ایمة را تا صدی از نظر می گذرانید و اکثر زمین آنها را می بردند و از کوه غدووی (۹) گفته اندکی میگذاشتند و باین تقریب اعتبار خاندان اکبر و اعیان و معارف و مشاهیر از شهرها بر افتاد و فرزندان هیچ طایفه چون آدمی زادگان همد ناقابل نماندند فخلف من بعدهم خلف اضاءوا الصلوة و اتبعوا الشهوات و مدارس و مساجد مدروس و اکثری جلالی وطن شدند و اولاد ناقابل ایشان که مانند بهرور بهاجی گری نام بر آوردند

مدارس از علما آن چنان بود خالی
که ماه روزه ز میخواره خانه خمدار

برند تخته لوح ادیب از پی نرد

کفند مصحف قاری گرو بوجه قمار

و درشتی بسیار بحکیم الملك از جهت مخالفت او با شیخ ابو الفضل که او را فضله میگفت نموده عاقبة الامر حکم اخراج بجانب مکه فرمودند و در ماه مبارک رمضان این سال قاضی علی مذکور فقیر را نیز که از خدمت باز مانده خود را بزعم خود از جمله منسیان ساخته بودم در بلد اجمیر از نظر گذرانید و هزار بیگه مدد معاش را که ضایع کنند روزگار امت شنواید

بدرگاه حکام درگاه و بیگه • روی تا کنی بیگه چند حاصل

فرمودند که پنجاهم در فرمان او قیدی هم شده بود عرض کرد که بلی بشرط خدمت فرمودند که پیرمید که مگر ضعفی داشت که از خدمت ماند غازیخان بدخشی در بدیهه گفت که ضعف طالع داشت و هر کدام از مقربان بجهت حق امامت سابق که دران ایام با نماز بر طرف شده بود سفارش ها نمودند و شهبازخان بدخشی گفت که او همیشه در خدمت می باشد جواب دادند که ما کسی را خدمت بزور نمیفرمائیم اگر داعیه خدمت ندارد زمین او مدافعه باشد فی الحال تسلیم کردم و این معنی بسیار گران آمد و روی برتافتند و چون قاضی علی مکرراً بعرض رسانید که در حق او چه حکم میشود بعد از مجالسه فرمودند که شیخ عبد النبي را که هنوز در اردو بود بپردند که او بی شرط خدمت استحقاق چه قدر زمین داشت شیخ بدعت مولانا الهداک امروزه مرحوم پیغام فرستاد که چون عدالمند امت و خرج هم شنیده میشود که دارد ماه

این قدر که فرموده اند هشت صد یا هفتصد بیگه تجویز میکردیم
و مقریان این عرض را مناسب ندیدند و مرا مبالغه بر التزام خدمت
کردند خواهی خواهی باز بدام افتادم

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل پایدش

و این همه به تقریب قبول نامودن داغ بود که بارها مکرر حکم
بآن فرمودند و بزبان حال و مقال همین میگفتم

شادم که یکسوار ندارم پیاده هم * فارغ ز قید شاهم و از شاهزاده هم
و درین سال هم تمغا و هم جزیه که حاصل آن بچند کروڑ میرسید
بر طرف ماختند و فرامین در تاکید این امر صادر شد و همدارین
سال، محمد معصوم خان پسر معین الدین احمد خان فرخودی که
حکومت جونپور داشت بدرگاه آمده باز رخصت جونپور یافت و ملا
محمد یزدی را بقاضی القضاة انجا مقرر ساختند و حکومت دهلی
بمسئوب علی خان پسر میر خلیفه تفویض یافت و ملا محمد یزدی
در صوبه جونپور رفته فتوی بوجوب خروج و بغی بر پادشاه داد تا
محمد معصوم کابلی و محمد معصوم خان فرخودی و میر معز الملک
و نیابت خان و عرب بهادر و دیگران تیغها کشیده هوجا
چنانکه مذکور شوه جنگهای عظیم کردند و ایامه میگفتند که پادشاه
در زمین مدد معاش ما و خدای عز و جل در سلطت او تداخل
نمود ارحم ترحم عاقبت مهتر سعادت که پیشرو خانی خطاب
دارد وقتی که نزد معصوم خان جونپوری رفته باز گشت حقیقت
فتوی ملا محمد یزدی را بعرض رسانید تا میر معز الملک و ملا
محمد یزدی را بتقریبی از جونپور طلبیدند چون بغیروزآباد که

هزده کروهی آگره است رسیدند حکمی فرستادند که سواران را
 ازیشان جدا ساخته و هر دو را بکشتی نشانده و از آب چون گذرانیده
 بجانب گوالیار بزد و متعاقب حکمی دیگر میرسد که اینها را ضایع
 سازند و سوکلان در کشتی دیگر می نشینند و ایشان را در کشتی
 دیگر کهنه می نشانند آخر در قعر آب بملاحان میگویند تا کشتی
 عمر این هر دو را در گرداب فنا غرق میسازند و بعد از چند روزی
 قاضی یعقوب از بدنگاله میرسد و او را هم متعاقب ایشان میفرستند
 و یگان بگان را از ملایان که از توهم بی اخلاصی داشتند در نهانخانه
 عدم میفرستادند و علمای لاهور را جلالی وطن ساخته هر کدام را
 چون سلک منثور از هم گسستند از آن جمله قاضی صدر الدین لاهوری را
 که تحقیق از زیاده از مخدوم الملک بود بقضای بهروج از گجرات و
 ملا عبد الشکور گول دار را بقضای چونپور و ملا محمد معصوم را به
 بهار نامزد گردانیدند و شیخ منور را به مالوه جلالی وطن کردند و صدارت
 آن صوبه بدو تفویض یافت برین قیاس هر کدام در غربت مقضی
 المرام شدند اما شیخ معین ندیره مولای معین واعظ مشهور را بجهة
 کبر سن و اطلاق اسم شیخی برو از ملایان که مقلد محض و دشمن
 دین و نا دولت خواه و فقیر کهنه فلاکتی قرار یافته اند مستثنی
 ساخته و متعرض نشده در لاهور ماندند تا آنکه در سده نهم و نود
 و پنج در گذشت و حاجی ابراهیم سرهندی را صدر گجرات ساخته
 فرستادند و او ذخیره و زر بسیار بوشوت از ایامه گرفت و زر فراوان
 جمع کرد و اگر نمیدادند مدد معاش را باز یافت می نمود و این
 معنی بعرض رسید که داعیه رفتن بدکنین هم داشت تا بتهمت

بغی از آنجا طلبیده بحکیم عین الملک سپردند و در مجالس شبها می طلبیدند او رساله مشتمل بر نقل دروغ از بزرگان دین خوش آمد خیال کرده گذرانید و آن جعل و لباس ظاهر شد حاصل آنکه عبارتی جعلی از شیخ ابن عربی قدس الله هره در کتابی کهنه کرم خورده بخط مجهول نوشت که صاحب زمان زنان بسیار خواهد داشت و ریش تراش خواهد بود و صفتی چند که در خلیفة الزمان بود درج کرد و باری بسر عنایت آمده در سلک بار یانگان پایه قرب در آورند و موافق نقل حاجی ابراهیم در رساله کهنه از کتب ملا ابو سعید برادر زاده میان مان پانی پتی حدیثی موضوع گذرانیده بودند که پسر صحابی مدثرش در نظر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد فرمودند که اهل بهشت باین هیات خواهند بود چون بشاه فتح الله و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح بحثهای دلبرانه میکرد و مذمتها می نمود بقلعه رندهندور فرستادند تا بمرور جده او را بعد از انداختن پایان قلعه یافتند که با پارچههای طولانی بسته بود و شهرت چنان یافت که خود را از بالای قلعه می انداخت و این واقعه در سنه نهصد و نود و چهار روی نمود

فاممينا من الدنيا ليجنات كفرهوس

و اصبحنا بلا دار كان لم تغن بالامس

و علمی که مردم خوانده بودند و بال و سبب زوال ایشان شد و علما و مشایخ مقتدای اطراف را فرامین فرستاده بدرگاه می طلبیدند و مدد معاش و اوقات را خود تحقیق می نمودند و همه را موافق توره تسلیم و تعظیم فرموده و صحبت بار در خلوت با جلوت داشته

بمقتضای رای خویش قدری زمین مقرر میداشتند و هر کسی را که میدانستند که سرید میگیرد یا مجلس سماع یا نوع قلبی دارد آن را دکان نامیده یا در قلاع می کشیدند یا اخراج بجانب بنگاله و بکر می نمودند و این معرکه پیوسته در گرد بود پیران معمور و شیخان فانی مرحوم تر از دیگران بودند و تفصیل این تطویل دارد بنابراین فرامین صوفیه صاحب سماع و اهل ذوق مقید بامضای مستوفیان هندو شد و از بد حالی حال فراموش کردند و جلای وطن یافته در موشخانها خزیدند و وضع مغلوب گشت

چنان قحط سالی شد اندر دمشق • که یاران فراموش کردند عشق چنان آسمان بر زمین شد بخیل • که لب تر نکردند زرع و نخیل و الحق آن مجالس خفک و آن حالت‌های انسرده و آن حرکت زشت و آن تکلفات پیراه و آن صوفیان مرائی نابر خوردار اکثری قابل همین بودند که بر افتند

آن نه صوفی گری و آزاد نیست • بلکه کیدی گری و قواد نیست دزدی و راهزنی بهتر ازین • کفن از مرده کنی بهتر ازین هر چند می خواهم که این عجاله پاره معنی تاریخی هم داشته باشد قلم از دست بی اختیار بجانب دیگر و طرح و وضع جدید زمانه و سخنان مذهب و ملت نوکه سوخته آنم میروند

و احلاق کادور اذا شدت مدحه • و ان لم اشأ تملی علی و اکتب کش میکنی بخانه خواند میروند

کاشکی ازین خلاص می یافتم اما چکنم که ذهب اللذین یعاش فی اکنافهم • و بقیمت فی خلف کجلا الاجرب

خطابی با فلک کردم که از تیغ جفا کشتی
 شهن مجلس آرای و جوان مردان بر مک را
 زمام حلّ و عقد خود نهادی در کف قومی
 که از روی کرم باشد بر ایشان شرف سگرا (؟)
 همان در گوش جانم گفت فارغ باش خوش میزی
 که سبلمت بر کفد ابام هزده روز یکیک را

و درین سال مظفر خان به بنگاله رفته در معاملات سخت گیری
 بنیاد کرده و امرای آن حدود را متذقی و متضرر ساختن گرفت
 و جایگیری را باز یافت نموده و رسم داغ و محلی بطرز دربار
 و محاسبات برسم کهنه در میان آورد

مشور حساب جهان سخت گیر • که هر سختگیری شود سخت میر
 باسان گذاری دمی میگذار • که آسان زید مرد آسان گذار
 و باباخان فافشال و خالدی خان که از اعیان و اساطین بودند هر چند
 استعفای داغ و التماس مقرر داشتن جایگیر نمودند طرفی نه بست
 و بجهت باز یافت زر جایگیری که بی داغ و محلی گرفته بود خالدی
 خان را مقید ساخت و کف پائی فرمود اتفاقاً در همان ایام فرمانی
 بنام او رفت باین مضمون که روشن بیگ نامی نوکر میرزا محمد حکیم
 را که از کابل به بنگاله رفت سیاست برساند مظفر خان او را از
 میدان قاقشالان بر آورده و بابا خان را سخندان درشت گفته و فرمان
 نموده بر سر دیوان گردن روشن بیگ زدن فرمود و همه سپاهیان آنجا
 از معاینه این حال بر خود لرزیده با اتفاق سرها تراشیده و طافیهای
 مغولی پوشیده اظهار کلمه عصیان نمودند و در شهر گور که بر زبان

قدیم آنرا لکهنوتی میگفتند جمع شده اموال مظفر خان را
هرجا که یافتند بغارت بردند و مظفر خان کشتیهایی بسیار جمع کرده
حکیم ابو الفتح و تپرداس را فرمود تا بانواج خویش در برابر
قاقشالان رفتند و معلوم است که از حکیم ابو الفتح که یار رزم بود
نه رزم و از تپرداس هندوی نویسنده برین قیاس چه آثار جلالت
بظهور رسیده باشد و بمظفر خان فرمان استمالت اشدمال جماعه
قاقشالان و تقرر جایگیر ایشان که دران ایام رفته بود بقاقشالان فرستاده
پیغام دادند که رضوی خان و تپرداس را فرستند تا خاطر جمعدارند
و نام بردها را با میر ابو اسحاق پسر میر سید رفیع الدین محمدت
روانه گردانید ایشان همه را در بند کشیده بازار محاربه گرمتر ساختند
در همین اثنا ملا طیب وزای پرکھوتم بخشی که جایگیر معصوم خان
کابلی و عرب بهادر و سایر امرای بهار را بیک قلم تغیر داده و بذیان
بد سلوکی کرده و تجبر و تکبر بیش از اندازه پیش آورده ایشان را
بزور باغی ساخته بودند با جمعیت خویش از آب جوسا گذشته
بجنگ معصوم خان رفتند و عرب بهادر غافل برهر رسیده رای
پرکھوتم را بقتل رسانیده و غنیمت بسیار یافته بعد از ارسال رسل و
رسایل بعزم اتفاق باباخان قاقشال بکرهی شنافتند و از جانب
مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوانی که حالا دیوان کل
است در کرهی سر راه برایشان گرفت و معصوم خان بجنگ
غالب آمده و بقاقشالان یکی شده و از آب گنگ گذشته بر سر مظفر
خان آمد مظفر خان در قلعه تانده که چار دیواری کهنه پیش نمانده
بود متحصن شد و وزیرخان جمیل بیک که از امرای قدیم خدمت

بود باتفاق جان محمد خان بهبودی و دیگر سپاهیان بمخالفتان در آمدند و حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و اکثر اعیان را دستگیر ساختند و این هر دو سردار با رای تپرداس بنوعی از حبس خلاص یافته بمدد زمین داران خود را بحاجی پور رسانیدند و حکیم نور الدین قراری دران فترات از عالم در گذشت و قاقشالان و معصوم خان مظفر خان را بقول و عهد از قلعه تانده بر آورده بعد از انواع عقوبت بآن عالم فرستادند و اموال و اشیای او را سرمایه استظهار ساخته جمعیت گرفتند و تمام ولایت بنگاله و بهار را متصرف شده جمعیت حواری و پیاده بسیار بهم رسانیدند و میرزا شرف الدین حسین را که از بند قاسم علی خان بقال حاکم کاپی به بنگاله فرستاده بودند از قید بر آورده بسردازی برداشتند و تانده عظیم قایم شد و راجه تودرمل با صادق محمد خان و ترسون محمد خان و سایر امرای عظام برای قلع ماند این فساد از فتح پور بازگشتند و محب علی خان حاکم رهناس و محمد معصوم خان فرخودی حاکم جونپور و دیگر جایگیر داران نواحی بکومک راجه تعیین یافته و هنوز در راه بودند که شاهم خان جالیر با سعید خان بدخشی جنگ کرده او را بقتل رسانید محمد معصوم جونپوری سه هزار حواری را آزموده مسلح و مکمل بنظر راجه در آورد اما آثار خروج از حرکت و سکونت او ظاهر بود و راجه اینمعنی را فهمیده او را بانواع تسلی میداد و حقیقت حال نوشته بدرگاه فرستاد و محمد معصوم خان کابلی و قاقشالان و میرزا شرف الدین حسین باسی هزار سوار جرار و پانصد فیل و کشتی فراوان و توپخانه آراسته در نواحی قصبه مذکور قصد محاربه و مقابله نمودند

و راجه از صبر نا اعمادى لشکر که همه واقعه طلب بودند مصلحت
 جنگ میدان ندیده در قلعه منگیر تحصن بسته هر روز جدل داشت
 و درین لشکر عسرت بسیار زوی نمود درین حین زین الدین کذب
 خویش شهباز خان يك لک روپیه بداکچوکي از راه آب برده براجه
 رسانید تا مدد خرجی چند روز شد و همین طور یک لک روپیه
 در سر هر چند روزی گاهی بدست دریا خان آبدار و گاهی
 سردى و گاهی پسر سینه بهگوان داس خزانچی میفرستادند و
 خبر بتوالی میرسید و از جمله داکچوکيان فاضلي زاده صاحب حسن
 ناقص عقل عبد الحى خواص پسر قاضی صدر الدین سنبلي که
 او نیز از خط سخنان در مذهب و ملت میگفت جوان مرگ شده
 کشتی عمر او بغرقاب بلا رفت درین هنگام همایون فرملى پسر شاه
 فرملى مشهور که او را همایون قلی خان خطاب داده بودند و در
 وقت گفت و گوی مسلمانیهایی جدید و تکلیف و امتحان مردم
 در اجمیر آن معاملات هول انگیز را دیده بود باتفاق ترخان دیوانه
 از لشکر راجه گریخته بمخالغان پیوست اتفاقاً در امتداد ایام
 محاصره بابا خان قافشال از بیماری صعب مشرف بر موت گشت
 و جباري پسر مجنون خان قافشال که رکن رکن آن جماعه بود
 و الحال در خدمت است و رعایت یافته بتقریب ضعف باباخان
 اراده رفتن نمود و جمعیت آن جماعت از هم گسست و معصوم
 خان کابلي بضرورت بجانب بهار شدامت و عرب بهادر از آن جا
 بایلغار رفت تا پنده را متصرف شود و خزانه پادشاهی را بدست
 آورد بهار خان خاص خیل که بسید عارف مشهور بود در قلعه پنده

متحصن شد و راجه نودرمل معصوم خان فرخودی را با جمعی
 بکوسک بهار خان فرستاد عرب چون تاب مقاومت آن جماعه نه
 داشت خود را بجانب کچی^(۱) که زمین دار مشهور است کشید و
 راجه و صادق خان با بقیه امرا بقصد استیصال معصوم خان کابلی
 متوجه بهار شدند او شبحون آورد اتفاقاً بر سر منزل صادق خان
 ریخت و در آن شب تارماه بیک نام سرداری بزرگ که با آغ خان
 حبشی ترکیب یافته بقرا ولی تعیین شده بود گشته شد و آغ خان
 بدر رفت و صادق خان ثبات قدم ورزید و معصوم خان حسب الامکان
 جنگ مردانه کرد و چون دید که کاری نکشوده مانده و روان شد
 و در آن اولکاء وسیع قزاق میگشت تا آخر پناه بعیسی خان زمین دار
 ادیسه برد که در نیولا دوسد و پنجاه فیل و سایر تحف نفیس به
 مقدار چهار لک روپیه و طلا آلات و اگر و قماش و پارچه غیر مکرر
 بدست سعید خان مغول بدرگاه فرستاد و تا الحال همانجاست و
 آن صوبه تا کوهی بتصرف افواج پادشاهی در آمد و درین ایام
 شجاعت خان و پسرش قایم خان را که از اهل نعمه مقرری بود و
 جوان ظریف و نازک و پدر و پسر هر دو بحسب طلب از سارنگپور
 متوجه فتح پور شده بودند نوکران ایشان بجهت بد سلوکی و بد
 معاملگی و بد عهدی و ردالت که لازمه سردار عهدشده بقتل رسانیده
 متفرق شدند میگویند که روزی سایی از شجاعت خان و دیگر خوانین
 که بدربار نشسته بودند چیزی طلبید از بعد از الحاح بسیار جواب

داد که بابا پل خیرات ترا داخل بر آورد ما نساخته اند بعد ازین واقعه
 شریف خان اتکه را بمالوه بجای او نامزد کرد و بمنزل او رفته و
 مهمانی عظیم گرفته بدان صوب روانه ساختند *

و درین سال خان اعظم را که از مدتی باز نظر بند بود از آگره
 طلبیده و نوازش نموده با پنجم هزار سوار بحکومت بنگاله نامزد گردانیدند
 و شهباز خان را از ولایت رانا طلبیده با دواج آراسته بکومک خان
 اعظم تعیین کردند تا بسرحد حاجی پور رسیده و جنگل کچی پتی را
 بریده عرب بهادر را ازان جا بر آورد *

درین سال حکام الملک گیلانی را از جمله نامواقان
 در مذهب و مشرب شمرده با مبلغ پنج لک روپیه در وجه انعام
 مستحقان از شرفا و ضعفا بجانب مکه معظمه چنانچه گذشت
 روانه گردانیدند و تا آخر عمر همانجا ماند

از سرکوی تو نمی جنبم * آسمان نیستم زمینم من

و هر چند فرمان طلب رفت نیامد و خود را بحق سپرد و درین
 سال مشایخ نامدار را از اطراف و اکناف طلبیده با هر کدام صحبت
 خاص داشته تحقیق چیزها می نمودند و اکثری خوش آمدی و
 طالب بیدگه چند که خاک بر سر آن زد و چاپلوسی و متملق و
 لعنه ظاهر شدند و مقصود اصلی اظهار خارق بود آن خود نصیب
 اعداست مباد اخلاق از ترک و تجرید و توکل و استغنا و علوهمت
 و آن هم بروجه کمال از همه مملوب دیدند ازین صوم بدگمانی
 بجاهای دیگر سرایت کرد

پوشیده مرقعند این خامی چند * بگرفته بطامات الف لامی چند

فا رفته‌ره صدق و صفا گامی چند * بد نام کنند؛ نکو نامی چند
 ازان جمله شیخ چایبده^(۲) خلیفه اعظم شیخ عبد العزیز ساکن قصبه
 سیوهنه بحسب حکم در عبادت خانه فرود آمد و نماز معکوس
 نمودن و فرودختن گرفت و حکم کرد که فلان حرم پسر خواهدزائید
 اتفاقا دختر زاک و حرکات باره ظاهر ساخت و همچنین سید هاشم
 فیروزآبادی بصد طرفگی آن دوکانی را کرد و باعث بی اعتقادی
 از مشایخ سلف شدند اما چون شیخ منتهی افغان کاسی^(۳) را از پنجاب
 طلبیدند بمقتضای امتثال پداده همراه قاصدان از خانقاه روان شد
 تا محفله او را از دنبال آوردند و در فتح پور بخانه شیخ جمال بختیار
 فرود آمده پیغام داد که دیدن من بر هیچ پادشاهی مبارک نیامده
 و او را نادیده زود رخصت دادند و همچنین شیخ الهدیه خیرآبادی
 که بادیه فقر بقدم توکل و تجرید پیموده از پادشاه هیچ زمین
 قبول نکرده بود و سلسله عظیم داشت با پسر خویش شیخ ابوالفتح
 که فقیر در آخر عهد اسلیم شاه در سنبل بر حسب فرموده مولوی
 علامی اوستادی میان حاتم سنبلی رحمه الله پیش ایشان ارشاد
 قاضی و حاشیه میخواند و حالا قایم مقام پدر است و هم در علم و
 هم در معامله و هم در حال مشارالیه است بدرگاه بر حسب طلب
 آمد و او را ایستاده با عزاز دیدند و چون پرسشی رفت اشاره بصامعه
 خود کرد که سخن بلند می شنوم و معذور داشتم در فور وداع
 نمودند و درین سال اسافل و ارافال عالم نمایی جاهل تعاضد دلایل

باطل نموده برین آوردند که حالا صاحب زمای که رافع خلاف و اختلاف هفتاد و دو صلت از معصوم و هذو باشد حضرت اند و شریف از رسایل محمود بسخوانی مستشهد آورد که او تصریح نموده باین که در سال نهم و نود بردارنده باطل شخصی خواهد بود و همه تعبیر از صاحب دین حق تشخیص کرده که بحساب جمل نهم و نود است و خواجه مولانای شیرازی ملحد جعفران که از مکه معظمه رساله بعضی از شرفا آورد درین باب که بموجب احادیث صحیح هفت هزار سال که مدت ایام دنیا است سپری شد و حالا وقت ظهور مهدی موعود است و خود هم رساله ترتیب داده گذرانید و امثال این خرافات شیعه نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده بعضی این رباعی می خواندند که به حکیم ناصر خسرو و غیره منسوب است

در نهم و هشتاد و نه از حکم قضا * آید کواکب از جوانب یکجا
در سال اسد ماه اسد روز اسد * از پرده بیرون خرامد آن شیر خدا
و این همه باعث دعوی نبوت شد اما نه بلفظ نبوت بلکه بعبارت آخر
و درینولا عرض داشت راجه تو در صل رسید که تا این زمان
بانواع مدارا و دلاسا معصوم خان فرخودی را همراه دارد اما خواجه
شاه منصور دیوان زر باقی بسیار از و از ترسون محمد خان طلب
داشته و بتهدید و وعید فوق الحد نوشته فرستاده اینها را بی پا گردانیده
درین وقت نازک این ادعا باعث تفرقه لشکر میشود چون سخت
گبری شاه منصور بارها بعرض رسیده بود او را بیدخل ساخته چند
روزی از برای مصلحت بشاه قلی خان محرم سپردند و بجای او

وزیر خان برادر آصف خان هروی را دیوان کل ساختند و قاضی علی بغدادی دلازار منکوس منکوس بوم شکل مردود الرب و الخلق را معین او اعتبار کردند تا با اتفاق مهمات را فیصل دهند سبحان الله این چه ترکیب مناسب است *

و درین ایام آدمی بیگوش بدرگاه آوردند که سوراخ گوش اصلا نداشت و با وجود آن هرچه میگفتند می شنید و جای گوشهای او قاع صف صف بود و درین سال در پی تحقیق این امر شدند که طفلی شیر خواره چند را در گوشه دور از آبادانی در محلی نگاهداشته چنانچه هیچ آوازی نشنوند دایه‌های مودب باید برایشان گماشت و هیچ تعلیم سخن نباید داد تا به بینم که بمقتضای این حدیث مشهور که کل مواد یولد علی الفطرة ایضا بکدام دین و مذهب ملقن میشوند و نخست از همه چه کلمه میگویند بنابراین تخمینا بیست طفلی رضیع را از والدین جدا کرده و بزرگسالی داده و در محلی خالی داشته آنرا گنگ محل نامیدند و بعد از سه چار سال همه گنگ برآمدند و وجه تسمیه راست آمد و اکثری در آنجا رضیع مادر خاک شدند مادرم خاکست و من طفل رضیع * میل طفلان نیست بر مادر بدیع زود باشد کارمیده ز اضطراب * در کنار مادر اتم صحت خواب و درین سال شاهزاده دانیال را با شیخ فیضی که نسبت آخوندی داشت و شیخ جمال بختیار و جمعی از نزدیکان باجمیر فرستادند و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بجهت فقرای آن دیار دادند و درین سال راجه تودرمل و سایر امرای پادشاهی پشکال در حاجی پور

گذرانیدند و معصوم جان فرخودی که دلی پر داشت بی رخصت
 امرا در جونپور آمده بغی ورزید و پیشرو خان عرف مهتر سعادت
 که داروغه فراشخانه باشد فرمانی مشتمل بر دلاسی او برد و
 جونپور بترسون محمد خان و اوده بمعصوم خان فرخودی مقرر
 شد و او سخنان پویشان مخطبانه گفته و اوده را کذاره ولایت دانسته
 بانجا رفت و در پی استعداد جنگ بود و دران و لا که مهتر سعادت
 بدربار آمد و احوال خوانین آن صوبه را گفت قصه فتوی دادن ملا
 محمد یزدی بر خروج و بغی نیز عرض کرد آن بود باعث طلب ملا
 محمد یزدی و میر معز الملک چنانچه گذشت و همدربین ایام
 نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوری که وقت توجه پنده رعایت
 یافته در جوسی و پیاک که جایگیر از بود خروج کرد و بر سر کوه
 که از جانب اسمعیل قلیخان الیاس خان نام افغانی که در آنجا
 حاکم بود رفته الیاس خان را در جنگ کشت و قلعه را محصر
 داشته شروع در نهیب و تاراج ولایت نمود و اسمعیل قلیخان وزیر
 خان و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر امرا را بر سر نیابت
 خان نامزد کرده و شاه قلی خان محرم و بدربر باد فروش را برای
 دلاسی معصوم خان فرخودی روانه اوده گردانیدند و بعد از رخصت
 وزیر خان خواجه شاه منصور را از قید بر آورده باز بدیوانی منصوب
 ساختند و نیابت خان از استماع خبر این لشکر از کوه بجانب
 گشت از توابع ولایت پنده روانه گردید و امرا از آب گذشته خود را
 بسرعت باورسانیدند و او باز گشته بحرب پیش آمد و تنها را
 چندین امرا انچنان جنگ و تردد کرد که فوق آن متصور میباشد

و افواج را زیر ساختن شیخ جمال را در میدان از اسب بزمین آورد و باز خلاص بخشید و بالاخره هزیمت یافته در اوده پیش معصوم خان رفت و عرب بهادر نیز درین وقت از شهباز خان شکست یافته پناه بار آورد و شهباز خان بتدقیق عرب اولاً بجنونپور و از آنجا باده آمد و معصوم خان که سامان جنگ بمثابله داشت که که بطریق مبالغه یک مرتبه پادشاه ایران و توران هم مقابله می توانست نمود و سی چهل علم و طوغ و نقاره در اشکر او بود و یراق دیگرترین قیاس بمحاربه شهباز خان شناسیده در طرفه العین برو غالب آمد و شهباز خان یک روز چهل گروه راه فرار طی کرده بجنونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که بر برانگار اشکر شهباز خان بود در جنگی مخفی مانده وقتی که افواج معصوم خان در پی غارت پریشان شده بودند او را با کم کس دیده و قابو یافته حمله برو آورده شکست داد چون ابن خبیر شهباز خان رسید بهمان پای که رفته بود بسرعت تمام روز دیگر خود را بفوج ترسون محمد خان رسانید و جمعیت کرده باز بر سر معصوم خان رفت و در سواد شهر اوده جنگی عظیم روی نمود و معصوم خان درین مرتبه هزیمت یافته معدوم گشت و مادر و خواهر و کوچ و پسر و مال و اسباب شوک و مکنت او همه غنیمت شد و خود فرار نمود و پاردم از لجام نشماخته بجانب کوه سوانکا بدر رفت و ابن و انعه در فی حجه سغه ثمان و ثمانین و تسعمایه (۹۸۸) دست داد *

و درین ایام ساز ارغنون را که از عجایب مخلوقات است و حاجی حدیب الله از فرنگستان آورده بود بمردم نمودند و آن مانند صندوقی